

کردستان

هجوم رژیم، اوضاع جنبش مقاومت و چشم انداز آینده

حدود یکسال از اولین تهاجم سازمان یافته هیئات حاکم‌های ایران به کردستان می‌گذرد. تهاجمی خونین که در تاریخ معاصر ایران کم نظیر بوده و هر روز نیز برداشته می‌شود. آن بیش از پیش افزوده می‌گردد. جنگ سه ماهه سال گذشته، و سپس جنگ‌های پراکنده کامیاران، دره قاسملو و دره قطور و... و سپس جنگ‌های خونین سنندج، سقز، مریوان، بانه و اخیراً جنگ ۸ ساعته مهاجرت‌ناگسرتان است که رژیم ایران با تمام توان در پی سرکوب و نابودی جنبش خلق کرد است. هر چند رژیم در این دوران یکساله از تاکتیک‌های مختلف استفاده نموده؛ گاه از در سازش و مسالمت درآمده و هیأت حسن نیت به کردستان روانه نموده، و گاه از راه زمین و هوا به بمباران وحشیانه‌ی مناطقی که در دستشین دست زده است؛ اما تمام این تاکتیک‌ها اجزاء مختلف یک استراتژی واحد یعنی نابودی جنبش خلق کرد بوده‌اند. رژیم هر لحظه با در نظر گرفتن واقعیت نیروها و نظامی خود - قدرت و روحیه رزمی آنان - با در نظر گرفتن قوام سیاسی و تشکیلاتی جنبش در کردستان، نیروی نظامی آنان و با در نظر گرفتن جو عمومی حاکم بر کشور، چگونگی جناح بندی‌های هیأت حاکمه، به تاکتیک‌ها و حیل‌های مختلف سیاسی و نظامی دست زده تا بتواند مزاحمین "اسلام عزیز" را از سر راه دور کند. گرچه رژیم طبق محاسباتی بعد از جنگ اخیر سنندج - سقز اگر نه برای همیشه، اما دست کم برای مدت زیادی تاکتیک راه حل "سیاسی" را بکنار گذاشته و بطور عمده استفاده از قدرت نظامی را در رویارویی‌های آینده در پیش گرفته است.

انتقادات مکرر "پیروان خط امام" و حتی خود امام از سیاست "دولت بازرگان" و "هیأت حسن نیت" در قبسال ساله کردستان، کمک همه جانبه سیاسی، نظامی و مالی به مزدوران "پیشمرگان مسلمان کرد"، ایجاد ستاد مشترک نیروهای نظامی در غرب کشور و بالاخره تهدیدات مکرر لشکرهای ۶۴ و ۲۸ مبنی بر بمباران مناطق تحت نفوذ پیشمرگان در کامیاران، نشانه‌ی آنست که "راه حل نظامی" مسأله کردستان بیش از پیش جای خود را در سیاست‌های هیأت حاکمه ایران باز کرده است. امروز رژیم درمانده و مستاصل است و بناچار برای دفاع از موجودیتش در کردستان حمله جدیدی به کردستان قهرمان را تدارک می‌بیند.

تدارک حمله

در حال حاضر قوای انتظامی رژیم تقریباً در تمام شهرهای کردستان - در پادگان‌ها که در مجاورت شهرها قرار دارند - مستقر شده است. اما این استقرار بی‌معنای کنترل مطلق شهرها بدست ارتش، سپاه پاسداران و جاشها، بلکه صرفاً بمعنی حضور نمایندگان دولت - و در این مورد قوای انتظامی - در گوشه‌ای از سرزمین کردستان است. حضوری که بنظر نمی‌رسد موجد آرامشی باشد. رژیم و سردمداران آن آگاهند که صرف وجود نیروهای نظامی در پادگان‌ها و کنترل عبور و مرور حاده‌های بین شهرها، بسرای آنان یک پیروزی است. آنها میدانند که بیش از این امکان پیشروی نظامی ندارند. ارتش کلاسیک، پاسداران غیربومی و جاشهای محلی، اساساً امکان حرکت وسیع و سازمان یافته در مناطق روستائی - این اساسی ترین پایگاه جنبش ملی - را نداشته و هدف آنان در این مرحله صرفاً محاصره شهرها و محدود کردن فعالیت سیاسی سازمانهای انقلابی و مترقی در سطح شهرها است. آنان از نظر توده‌ی مردم منفورترند از آن هستند که بتوانند به کوچکترین حمایت محلی در فعالیتهای ضد انقلابیشان تکیه کنند. اما برای اینکه محاصره نظامی شهرها تکمیل گردد رژیم ناچار است که در تهاجم بعدی خود شهر مهاباد و شهرهای کوچک بوکان، سردشت و پیرانشهر را نیز تصرف نماید. ولی بخاطر اهمیت سیاسی مهاباد حمله عمدتاً بر روی مهاباد متمرکز خواهد بود. این درست است که پادگان مهاباد تا دندان مسلح است و در داخل شهر قرار دارد و نیروهای نظامی در آن مستقر می‌باشند و حتی تپه‌های مجاور (سه تپه‌ی بزرگ) شهر در دست قوای انتظامی است، اما این نیز درست است که این تمرکز با توجه به وجود تعداد کثیر پیشه‌رگان مسلح در شهر، بعدی نیست که بتواند از حضور "قانونی" سازمانهای سیاسی در شهر جلوگیری نماید.

بوکان نیز هم از سمت سقز و هم میاندوآب در محاصره است. ولی نیروهای سیاسی همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند. هر چند بوکان از نظر نظامی اهمیت خاصی ندارد و تنها راهش بدینگر شهر آزاد کردستان - مهاباد - در صورت تصرف نظامی مهاباد، سدود میگردد با اینحال رژیم از مدت‌ها پیش میاندوآب را بصورت زرادخانه‌ای از اسلحه‌های سبک و سنگین در آورده است. تا بتواند در صورت لزوم از آن سو جویید. وضعیت سردشت و پیرانشهر نیز طوری است که در صورت لزوم نیروهای پیشمرگ میتوانند شهر را تخلیه نموده و از دهات اطراف پادگانها را مورد حمله قرار دهند. با اینحال

انتظار می‌رود حمله‌ی بعدی رژیم، همچنانکه بنوعی چندروز قبل شاهد آن بودیم، بر روی مهاباد متمرکز باشد. هر چند که این حمله با توجه به تجربه‌ی جنگ‌سندج، سقز و مریوان، بانه و عمده بودن نیروی حزب دموکرات در مهاباد با مقاومت شدیدی در شهر روبرو نشده و بار دیگر محضه‌ی جنگ از شهر را به روستاها خواهد کشانید، ولی ترور سرگرد عباسی (فرمانده‌ی نظامی حزب دموکرات) فعلا معادلات را برای مدتی تغییر داده است و پیشمرگان حزب در کنار دیگر پیشمرگان پادگان را چون خلقه‌ی انگشتی در محاصره‌ی خود قرارداده اند. اما با اینحال حتی اگر **حمله‌ی** مجددی از سوی پادگان و یا سپاه پاسداران انجام گیرد، احتمال یک جنگ طولانی در شهر مهاباد بعید بنظر میرسد. زیرا از نظر پیشمرگان با پایان یافتن تابستان و آغاز فصل سرما ارتشیان و همراهان آنان که میتوانند از راه موضعگیری در گپه‌ها رفت و آمد پیشمرگان به شهر را تحت کنترل داشته باشند ناچار به بازگشت به پادگان خواهند بود و استقرار امنیت دولتی در شهر مهاباد نیز برای مدت زیادی طول نخواهد کشید.

تصرف نظامی شهر مهاباد و بوکان و دیگر شهرها بخشی از برنامه‌ی حمله‌ی نظامی رژیم است، اما این حمله و حتی تصرف این چند شهر نخواهد توانست گرهی از مشکلات عدیدتی رژیم در کردستان را باز کند. در این صورت جنگ پارتیزانی در دهات تبدیل به وجه عمده‌ی مبارزات خواهد شد. همچنین باید متذکر شد که در فصل زمستان رژیم قادر به استفاده از نیروهای هوایی و هوانیروز نخواهد بود و در صورت کشانده شدن جنگ به روستا امکان شکست نیروهای انتظامی بسیار زیاد است.

اما همانطور که قبلا ذکر شد با کشانده شدن جنگ به روستا، کارآئی نظامی رژیم بحداقل کاهش خواهد یافت. در یک جنگ روستایی تمام عوامل تعیین کننده‌ی یک جنگ بسوی پیشمرگان عمل میکند. محبوبیت و نفوذ محلی، و پشتیبانی همه جانبه‌ی مردم، وجود کوههای سر بفلک کشیده و جنگلهای انبوه، فراوانی اسلحه و ذخائر لازم در دست پیشمرگان و تجربه‌ی یکسال جنگ مداوم از جمله عواملی است که جنبش خلق کرد را در موقعیت نسبتا برتری نسبت به رژیم قرار میدهد، و گسترش دامنه‌ی جنگ به روستا نه بضرر پیشمرگان بلکه بضرر رژیم خواهد بود.

هیئت حاکمه و مسئله جنگ

رژیم مدعی است که علیه‌ی مزدوران پالیزیستان و علیه دولت ارتجاعی عراق می‌جنگد، این جنگ طبق ادعاهای رژیم در مناطقی صورت می‌گیرد که با مراکز تحت نفوذ پیشمرگان فاصله زیادی دارد، و نتیجتا رژیم نمیتواند از همان بخش‌های نیروهای انتظامی خود سود جوید که در جنگ با "کفار" از آن استفاده میکند. بعبارت دیگر رژیم جمهوری اسلامی مجبور به جنگ در دو جبهه خواهد بود. جبهه‌ی

مرزی، اورامانات و قصر شیرین، و جبهه‌ی داخلی: مناطق جنوبی و شمالی کردستان. رژیم مجبور است که قوای انتظامی خود را در آن واحد باین دو جبهه اعزام دارد و این در درازمدت برای رژیم ایران مهلک است. زیرا از یکسو خود نیروهای انتظامی و بخصوص ارتش بعثت دعواهای درونسی هیات حاکمه و اعداهای اخیر در موقعیت روحی بدی بسر می‌برند و از سوی دیگر رژیم مجبور به این زور آزمائی‌ها و یا نشان دادن حضور نیروهای مسلح در مناطق دیگر مانند بلوچستان، ترکمن صحرا، فارس و... است. رژیم بسا دو جبهه‌ی جنگ رودر رو، و با چندجبهه‌ی محتملا انفجاری مواجه است، و این علاوه بر نزاعهای درونی، رشدشان بان ناراضیتی مرغان از رژیم ولاینحل ماندن معضلات و مشکلات اجتماعی است.

رژیم بی کفایت جمهوری اسلامی در مجموعه‌ی این آحاد متضاد قادر به تحمل یک جنگ فرسایشی در کردستان نخواهد بود، و بناچار عقب نشینی نظامی یکی از احتمالات قسوی خواهد بود که در اینصورت بدون تردید در جو عمومی سیاسی کشور بی تاثیر نبوده و تضعیف حاکمیت کنونی را بدنبال خواهد داشت. بدین خاطر کردستان در شرایط امروزی چشم اسفندیار دولت جمهوری اسلامی است. ادامه‌ی جنگ در کردستان برای رژیم بمعنی تضعیف حاکمیت آنست و نجاتگیدن در کردستان بمعنی شکست حاکمیت در ارائه‌ی "راه حلال نظامی برای کردستان خواهد بود.

امروز معسادات اجتماعی در کردستان بگونه‌ایست که هر اقدام رژیم، چیزی جز انحطاط هر چه بیشتر پایه‌های دولت مرکزی را بدنبال نخواهد داشت، و اگر حوادث غیرقابل پیش‌بینی در محضه‌ی سیاسی رخ ندهد، کردستان گورستان اشغالگران خواهد شد، و ارتش آریامهری حضرات راهی جز ترجیح فرار بر قرار نخواهد داشت.

دشمن دشمن ما، دوست مان نیست

اشاره‌ی ما به همزمانی جنگ رژیم با جنبش خلق کرد و نیروهای ارتجاعی عراقی و مزدوران سلطنت طلب ممکنست این سؤال را در ذهن خوانندگان بوجود آورد که آیا همزمانی مبارزه‌ی نیروهای مترقی و ارتجاعی علیه دولت عملا همسوئی این دو نیرو علیه دولت مرکزی را نمی‌رساند؟ و آیا دامن زدن به چنین جنگی عملا بمعنی افتادن در دامن امپریالیسم نیست؟ ساده‌ترین پاسخ باین سؤال را فدائیان خلق میدهند. و در راستای این پاسخ عملا نیروهایشان در غرب کشور را هنگام مبارزه‌ی پاسداران با عوامل پالیزیستان در اختیار سپاه پاسداران قرار میدهند و سپس گزارش آنرا برای باور بیشتر مقامات مسئول در نشریه‌ی کار درج میکنند! اساس این نگرش ساده‌انگارانه بر این پایه است که در مبارزه بین دو نیروی ارتجاعی باید از آنکه "کمتر" ارتجاعی است، یعنی بزعم ایشان دولت جمهوری اسلامی که حاکمیتش "وابسته" نیست و خرده‌بورژوازی "ضدامپریالیست" در آن جای را بخود اختصاص داده است، دفاع نمود. چنین نگرشی، اگر بسیار خوشبینانه بدان برخورد نمائیم و آنرا متقلبانانه

برای برقراری صلح پایدار در کردستان

از مبارزه مسلحانه خلق کرد قاطعانه دفاع کنیم!

نخوانیم حداقل ساده‌لوحانه است. نه تنها چنین دیدی حتی بغرض وجود خرده‌بورژوازی ضدامپریالیستی در دستگاه دولتی بورژوازی، غیر علمی است چون دولت را در کلیت‌ش بمتابهی ارگان مدافع طبقه حاکم در نظر نمیگیرد، بلکه از نقطه نظر تجربی و پراگماتیستی که در عمل همین خرده‌بورژوازی "ضدامپریالیست" فدائیان خلق در کردستان را بسه گلوله میبندد نیز غیر منطقی بنظر میرسد.

اما پاسخ صحیح چیست؟ بنظر ما پاسخ ماضی با این مساله را نمیتوان با استفاده از منطق ساده‌لوحانه‌ای چون "این" یا "آن"، "سیاه" یا "سفید" ارائه داد. شاید استفاده از این ضرب‌المثل گویا باشد که دشمن دشمن ما، دوست ما نیست! درست است که دولت عراق به "جنگ" دولت ایران میرود، اما چون دشمن دولت فعلی است آیا میتواند دوست انقلاب ایران تلقی گردد. مسلماً خیر!! زیـــــرا در تحلیل و موضعگیری نسبت به هر جنگی آنچه مهم است نه صرفاً وقوع جنگ بلکه آن دلائل و منافی است که "جنگ" را بعنوان یک "راه حل" به طرفین منازعه میقبولاند.

ماهیت ارتجاعی دولت عراق، سیاستهای اتخاذشده از جانب هیات حاکمه‌ی فاشیستی آن نسبت به مردم عرب و کرد و حمایت این دولت از ارتجاعیترین محافل وابسته به سلطنت طلبان بیانگر آنست که مواضع و عملکردهای عراق نسبت به هیات حاکمه‌ی ارتجاعی ایران نه از یک موضع مترقی بلکه از یک موضع ایضا ارتجاعی نشأت میگیرد. مواضعی که در تضاد کامل با منافع زحمتکشان ایران قرار دارد و نمیتواند حتی برای یک لحظه نیز بعنوان موضع و یا عملکردی غیر متخاصم با جنبش مردم تلقی گردد. در مبارزه‌ی انقلابی مردم میهن ما، دولت عراق نه تنها یک دوست نیست، بلکه یک دشمن است.

اما عکس این مساله نیز صادق است. چون دولت فعلی ایران، دشمن دولت ارتجاعی عراق است و به انواع مختلف سعی در نشان دادن این "دشمنی" مینماید، یک دولت مترقی و مردمی محسوب نمیگردد. دشمنی دولت ایران با دولت عراق نیز صرفاً از یک موضع ارتجاعی - استقرار نظام اسلامی در عراق - صورت میگیرد و از اینرو بهیچوجه مورد تأیید جنبش سیاسی چپ نمیشود چه برسد به آنکه بخواهد نوعی همکاری سیاسی، تفاهم و یا دوستی با بخشی از قوای انتظامی آن رده سپاه پاسداران - توجیه نماید!! در اینجا نیز این حکم صادق است: دشمن، دشمن ما دوست ما نیست!

در جنگ بین دو نیروی ارتجاعی، نباید بخاطر ملاحظاتی سیاسی بدفاع از یک بخش در مقابل بخش دیگری پرداخت بلکه باید علیه هر دوی این نیروها و از یک موضع صرفاً "مستقل مبارزه نمود". ما کسانی را که بسه، امثله‌ی تاریخی و گفتار بزرگان سخت‌علاقمند هستند بسه نوشته‌های لنین در اینباره پیرامون موضعگیری هیات انترناسیونال دوم در جنگ‌های امپریالیستی و کسانی را که پایبند تجربه هستند به تجارب حزب کمونیست عراق - رهبری مرکزی - رجوع میدهم، باشد که این گفته‌ها و تجارب رهنمونی برای آنان بوده و اینچنین یکدفعه و ساده‌لوحانه

به جانبداری از این یا آن جناح نپردازند. ما حتی برای رفقای که نه بمطالعه‌ی کلاسیکهای مارکسیستی و نه به مشاهده‌ی تجارب عینی علاقه دارند راه حل سومی نیز داریم. کافست اینگونه رفقا سری به کردستان بزنند تا مشاهده کنند که چگونه از فدائیان خلق (اکثریت) بعد از اعلام مواضع جدیدشان، در شهرها "استقبال" میشود! و چگونه در دهات حتی مردم از دادن نان و غذا به پیشمرگان آنان اجتناب میورزند. شاید ملموسات عینی برای رفقا بهتر از هر تجربه‌ی دیگری مفید باشد. آری رفقا، هم میتـــوان علیه بعث و مزدوران آن جنگید چنانکه رفقای سازمان ما با شرکت در خلع سلاح سپاه زرگاری نشان دادند و هم میتـــوان در مقابل سپاه پاسداران و ارتش ایستادگی نمود، چنانکه خود شاهد مبارزه‌ی رفقای ما در خط اول جنگهای یکساله‌ی اخیر در کردستان بوده‌اید. این دو منافی یکدیگر نیستند و بیک معادله‌ی "این و آنی" ساده هم تقلیل نمی‌یابند.

چپ و مسئله کردستان

توضیح مختصر فوق در مورد چگونگی اتخاذ یک سیاست صحیح در قبال مساله‌ی جنگ و حاکمیت در کردستان نه تنها از این نظر ضروری بود که "استدلالات" عوامفربانه‌ی فدائیان در مورد عدم لزوم ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم در کردستان افساء گردد، بلکه از این نظر نیز ضروری بود که نشان داده شود یکجانبه انگاشتن مساله‌ی جنگ در کردستان چه زیانهایی را برای آینده‌ی مبارزه‌ی انقلابی در کردستان بدنبال خواهد داشت. اما قبل از آنکه به توضیح بیشتر این زیانها بپردازیم، توضیح مختصری در مورد چپ ایران و مساله‌ی کردستان را ضروری میبینیم.

واقعیت اینست که امروزه چپ در کردستان عمدتاً در وجود سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) متبلور میگردد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با اتخاذ سیاستهای رادیکال (در مقابل هیات حاکمه و مساله‌ی ملی) از رشد چشمگیری برخوردار شده است. کومه‌له بیش از آنکه یک سازمان کمونیستی توده‌ای بمعنی اخص کلمه باشد، سازمانی است که نه تنها پایه‌ی عمده‌ی آنرا دهقانان زحمتکش و فقیر کرد تشکیل میدهند، بلکه از نقطه نظر انسجام نظری و ایدئولوژیک در برگیرنده طیفی از نظریات مختلف است. وجود این پایه دهقانی از یکسو فقدان انسجام نظری لازم از سوی دیگر، از لحاظ ساخت سیاسی کومه‌له را بسه "جبهه‌ای" از چپ کردستان تبدیل نموده است. چنین جبهه‌ای - آنهم درون یک مجموعه‌ی واحد تشکیلاتی - در شرایطی که پایه‌ی عمده‌ی آن دهقانی است، قادر نخواهد بود که بسه تنهاسا بی‌پیوند جنبش خلق کرد را با مبارزه برای یک جنبش سراسری در ایران را عملی سازد.

چنانکه اصرار سیاسی رهبری کومه‌له مبنی بر لزوم رهبری پرولتاریایی در جنبش عملاً با زتاب خویش را در رهبری روشنفکران کمونیست بر دهقانان و زحمتکشان شهری در کردستان که کمیت آنان بسیار قلیل است (بگفته‌ی خود رفقای کومه‌له

تعداد کارگران ساکن کردستان ۴۰۰۰ نفر است) و احتمالا وجود سلولهای کارگری در تبریز و تهران میباید. این عدم توانایی و همچنین عدم کوشش همه جانبه رفقا برای خلاصی از دام پراگماتیسم و تئوریزه کردن پراگماتیسم تحت عنوان "حوزه فعالیت خویش" (شورش) و همچنین رشد کمی نسبتا زیاد در کردستان باعث شده است که رفقا عملا و علیرغم نظریاتشان، فعالیتشان را در محدوده جنبش مسلحی محصور نمایند و ابتلائات احتمالی یک جنبش ملی و دهقانی در شرایط ویژه ایران را متقبل شوند. این ابتلائات در وجه تئوریک به عمده کردن نقش "دهقانان" و "جنبش ملی" در انقلاب ایران منجر میشود که انعکاس سیاسی رادردامن زدن به نوهدهات ناسیونالیستی مردم و محصور ماندن جنبش در کردستان میباید.

جنگ یکساله اخیر و تقویت روحیه "ناسیونالیستی" در میان مردم کرد و همچنین عدم ارائه هیچگونه بديلي اجتماعي هنگامیکه شهرها تحت نفوذ مطلق پیشمرگستان بودند و حسنی تا با مرور که روستاها مهمترین مرکز فعالیت پیشمرگان است، از جمله عواقب و نشانههای این عدم توانایی تاریخی است. البته در بوجو آمدن چنین شرایطی صرفا چپ کردستان بصر نیست. واقعیت های اجتماعی مستقل از اراده افراد و ذهنیت آنها عمل می نماید و سایه سنگین خویش را بر روی رویدادها و حوادث می افکند، و رفقای کومه له نیز از این امر مستثنی نیستند. منظور از این "واقعیت های اجتماعی" در کردستان نه قدری دانستن سرنوشت جنبش خلق کرد، بلکه حدیتهایی است که این واقعیتها در مقابل پیشبرد مبارزه انقلابی به پیش می آورند. این محدودیتها، محدودیتهایی غیر قابل رفع نبوده و احتمال بر طرف نمودن آن هنوز بچشم میخورد. اما علاوه بر این واقعیت های اجتماعی در کردستان، چپ ایران نیز در طول یکسال گذشته در دفاع از جنبش خلق کرد و کوشش در جهت دامن زدن بیک مبارزه سراسری در پیوند با آن اهمال جدی کرده است. اهمالی که نه تنها در سرنوشت این جنبش بلکه در سرنوشت جنبش درکل ایران موثر است.

در طول یکسال گذشته مسأله دفاع از جنبش خلق کرد، همانند بسیاری از موارد دیگر، بجای آنکه برای جنبش چپ ایران همچون مسأله سیاسی - اجتماعي تلقی گردد بمثابهی مسأله ای صرفا سازمانی نمودار گشت. از شا هکارهای رفقای فدایی که اساسا جنبش چپ ایران و جنبش کردستان را تیول خود میداند میگردیم و از ذکر مثالهای متعددی که از سازمانهای مبارزاتی در دفاع از جنبش خلق کرد عملا جلوگیری کردند خودداری مینمائیم و حتی از تجارب تلخ رفقای مسادر اردوگاههای آوارگان سندیج و سقر در بوکان که بجرم آنکه کمکهای دارویشان مارک پیشگام را ندارد مورد انتقاد قرار گرفته اند!! که بگذریم عملکرد دیگر نیروهای سیاسی چپ نیز قابل انتقاد است.

تاسف آور است چپ ایران در مورد مسأله کردستان در خارج از کردستان به دادن چند اعلامیه، اوزالید اخبار و احتمالا یکی دو نمایشگاه عکس و نوشتن شعار بر روی

دیوار بسنده نموده و از دامن زدن به اعتراضات ویا حتی یک نمایش اعتراضی خودداری نموده است. ممکنست استدلال شود که سازمانهای دیگر چپ بجز فدائیان هیچکدام به تنهایی امکان سازمان دادن به تظاهرات سیاسی اعتراضی را نداشته اند اما ما سئوال میکنیم آیا در مجموع نیسز نمیتوانستند حول شعارهای دموکراتیک جنبش خلق کرد مانند دفاع از "دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان" و یا "خروج نیروهای اشغالگر" دست به یک مبارزه متحد بزنند؟! بدون شک کارنامهی چپ در این مورد درخشان نیست! چپ بیش از آنکه ب فکر ایجاد یک حرکت اجتماعی حول مسأله دفاع از مبارزه مردم کرد باشد صرفا ب فکر تبلیغ سازمانی بود و نتوانست آنطور که باید و شاید به تبلیغ دستاوردهای جنبش خلق کرد و افشای جنایات پیشمار رژیم در منطقه بپردازد. گروه گرایی و بی برنامه گی به بهترین وجهی خود را در دفاع از جنبش خلق کرد نشان داد.

بسیاری از جریانها چپ در همین دفاع محسود سازمانیشان از جنبش خلق کرد بحدی از اصول کمونیستی فاصله گرفتند که فراموش نمودند که یکی از مهمترین جنبه های دفاع از جنبش خلق کرد بر خورد نقادانه به سیر تحولات جنبش سیاسی در کردستان است. بسیاری از نیروهای خط سوم بجای دفاع نقادانه از کومه له به مداحی پرداخته و هیچگاه و حتی دریک مورد به نقد کومه له نیسز داختند! نه تنها بر خورد سیاسی آنان به کومه له کسه در حال حاضر عمده ترین نیروی چپ در کردستان است ناصیمانه و مداحانه بود بلکه عملا در برخورد های تشکیلیتشان به کومه له عینا بمثابهی فرزند به پدر بزرگ بر خورد مینمودند. در چنین شرایطی نه تنها این نوع جریانها نمیتوانستند از نظر اجتماعی کمک مؤثری به پیشبرد مبارزه سیاسی در کردستان و از آنها در سراسر ایران بنمایند، بلکه از نظر سیاسی نیز قادر به تاثیر گذاری هر چند محسود در جنبش کردستان نبوده اند. گویا مداحان عزیز ما فراموش نموده بودند که کمونیسم علم انتقاد است و اینان ناسلاتی داعیهی رهبری جنبش کمونیستی ایران را دارند.

نتیجتا مجموع این عوامل: چگونگی نقش کومه له در جنبش چپ کردستان و نقش چپ سراسری در جنبش کردستان باعث شده است که امروزه بعد از یکسال مبارزه پیروز - مندانه، ناسیونالیسم کرد بیش از هر لحظه دیگر در تاریخ اخیر جنبش خلق کرد (بعد از قاضی محمد و جمهوری مهاباد) تقویت شود. ناسیونالیسمی که در تقویت جنبه های منفی در جنبش خلق کرد مؤثر بوده است و میتواند بشرط عدم برخورد به آن در رشد آتی جنبش خلق کرد تاثیرات منفی بجا بگذارد.

جنبه های دیگر از تحولات جنبش کردستان

از جمله تحولات مهم در جنبش خلق کرد بخصوص پس از

جنگ اخیر سندج و سقز، مریوان - بانه رشد چشمگیر کومه‌له است. کومه‌له با اتخاذ تاکتیک جنگ جبهه‌ای و رو در رو در سندج و سپس مصادره‌ی بموقع سلاح در طول جنگ توانست حیثیت و اعتبار زیادی برای خود در ایران علی‌الخصوص در کردستان کسب نماید. بطوریکه تعداد بیشمارگان کومه‌له شدیداً روبفرونی نهاد و این سازمان با غنیمت‌های جنگی بدست آمده به نیروی نظامی مهم و رقیب سرسختی برای حزب دموکرات تبدیل شد. با انشعاب حزب دموکرات و شکسته شدن اسطوره‌ی حزبی، و تمرکز فعالیت‌های سیاسی کومه‌له در مهاباد - جایگاه سنتی حزب دموکرات - کومه‌له حتی توانست در مهاباد نیز نفوذی قابل توجه بدست آورد. حزب دموکرات نمیتوانست نسبت گسترش کومه‌له آنهم در چنین ابعادی بی تفاوت بماند و این امر انعکاس خود را در برخورد سیاسی و برخوردهای نظامی - علی‌الخصوص در اطراف سردشت - پیدا نمود. برخوردهایی که میتوانست در شرایط فعلی حادثه آفرین باشد. چنین برخوردهایی (واقعه‌ی نالین) بر سر مسائلی چون دفاع حزب دموکرات از فتوادلها و کومه‌له از دهقانان آغاز شد و بشدت روابط بین این دو سازمان را کدر نموده و احتمال همکاری سازمانی آنان را در آینده نزدیک بسیار ضعیف نموده است. اما خوشبختانه دامنه‌ی این حوادث گسترش نیافت و آرزوی ارتجاع ایران برای ایجاد یک جنگ خانگی در کردستان به یاس تبدیل گردید.

بدین ترتیب گسترش کومه‌له و اعتبار سیاسی و نظامی آن بمثابة عامل مهم در تغییر و تحولات آینده مانعی در مقابل راست رویهای حزب دموکرات نقش بازی خواهد نمود و حزب را ناچار خواهد کرد که در انتخاب تاکتیک‌های سیاسی ملاحظاتی بیش از ملاحظات صرف حزبی معمول دارد و احتمالاً نقش فعالتری در جنگ‌های آینده بپذیرد.

اما تحول مهم دیگر انحلال هیات نمایندگی خلق کرد و تضعیف نقش فدائیان و شیخ عزالدین حسینی در رویدادهای سیاسی کردستان است. بدنبال جنگ سندج و غالب شدن "راه حل نظامی" در میان هیات حاکمه، و از بین رفتن امکان مذاکرات صلح، هیات نمایندگی خلق کرد که اساساً بمنظور هماهنگ نمودن نیروهای مختلف جنبش کردستان در مذاکرات با "هیات حسن نیت" تشکیل شده بود بدلیل از دست دادن علت وجودیش مضمحل گردید و امروزه عملاً چنین هیئتی دیگر وجود خارجی ندارد.

فدائیان خلق (اکثریت) در کردستان دیگر اساساً نیروی سیاسی و نظامی مهمی بشمار نمیروند، مواضع راست روانه‌ی آنان و مماشان با جناح "فدا میریالیستی" هیات حاکمه برای مردمی که این جناح را با موشک‌های فانтомش میشناسند بقدری روشن است که امکان هر گونه فعالیت وسیع را از آنان سلب نموده است. فدائیان میتوانند تا میخواهند به گذشته‌ی پرشکوهشان در جنبش ایران افتخار نمایند اما با چنین مواضعی هیچ آینده‌ای برای آنان در جنبش خلق کرد تصور نیست.

با بحرانی تر شدن جنگ بعد از حوادث اخیر سندج - سقز و مریوان - بانه، نقش مستقل شیخ عزالدین در جنبش خلق

کرد نیز بعزت نداشتن نیروی نظامی پیش‌برده، و همچنین بعزت از بین رفتن امکانات مذاکرات و واضع‌لال هیات نمایندگی خلق کرد رو به تحلیل رفته است. در حقیقت نیروهایسی که میتوانستند تحت پوشش او در مبارزات سیاسی و نظامی در کردستان شرکت نمایند به کومه‌له و حزب دموکرات پیوسته‌اند. اما آنچه باید تاکنون انجام میشده و نشده است خاتمه دادن کامل به نقش مزورانه‌ی شیخ جلال (برادر شیخ عزالدین) است. تحمل وجود شیخ جلال که دارای روابط حسنه‌ای با دولت فاشیستی بعث عراق است در جنبش خلق کرد، نه تنها میتواند به حیثیت شخص شیخ عزالدین لطمه وارد آورد بلکه برای آینده‌ی جنبش خلق کرد نیز مضر است. مواضع ضد کمونیستی شیخ جلال و دید شدیداً تنگ نظرانه‌ی او نسبت به مساله‌ی ملی و ارتباط مداومش با دولت عراق مسائلی نیستند که بتوان نادیده گرفت، و نسبت بدان عکس‌العمل نشان داد. اینگونه ارتباطات و اینگونه مواضع بهر دلیلی که انجام پذیرد از جانب اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران مردود است.

چه باید کرد؟

برای پاسخ صحیح به این سؤال باید از بسیاری تجارب آموخت: باید در شهر و ده، هر جا که احتمال فعالیت نیروهای سیاسی وجود دارد، علاوه بر فعالیت سیاسی و نظامی علیه ارتجاع حاکم، و رژیم بعث عراق و مزدوران سلطنت طلب و افشای سازشکاران، به تغییرات بنیادی در مناطق آزاد شده همت گماشت. باید عملاً با ایجاد شوراهای دهقانی علیه تحریکات فتوادلها و زمینداران بزرگ مبارزه کرد، باید شوراهای دفاع محلی (بنکه) را در سرتاسر کردستان، در شهرها و روستاها، سازمان داد، باید به توده‌ها نشان داد که نیروهای پیشمرگ نه صرفاً نیروهای نظامی بلکه نیروهای اجتماعی هستند که قادرند در حین جنگیدن در فعالیت‌های تولیدی و اجتماعی و فرهنگی شرکت نمایند، باید نشان داد که پیشمرگ‌ها قادرند در کشاورزی سهیم باشند، در تدریس خردسالان کوشا باشند، و در نوسازی شهر و روستاها شرکت نمایند. از این امور در گذشته عمدتاً غفلت شده است ولی باید دانست که برای تضمین ادامه‌ی جنبش نمیتوان بجنگ صرف قناعت نمود. در مقابل قدرت حاکم باید بدیلی مستحکم و پابرجا ایجاد کرد. با اینهمه، اینها بخودی خود کافی نیستند.

راه پیروزی جنبش خلق کرد نه در یک محدوده‌ی ملی بلکه در یک جنبش سراسری است. کردستان ایران نمیتواند به تنهایی راه حل مترقی برای جنبش انقلابی ایران و یا حتی خود کردستان ارائه دهد. عمده بودن وجه ملی مبارزات کرد کرد، سطح پایین تکامل اجتماعی در کردستان، ضرورت پیوند مبارزات خلق کرد برای تحقق کامل خودمختاری در کردستان و دمکراسی در ایران که بگمان ما در گرو پیروزی انقلاب سوسیالیستی است را با مبارزات زحمتکشان در سراسر ایران مدچندان میکند. چنین پیوندی در صحنه‌ی مبارزاتی نه صرفاً بمعنای شرکت مبارزان غیر کرد و حتی سازمانهای سراسری در جنبش خلق کرد و یا